

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در کتاب مصباح الشریعه‌ی منسوب به امام صادق علیه السلام بابی در زمینه‌ی سلام است. اکنون عبارات آن باب را می‌خوانیم؛ سپس تا جایی که فرصت باشد، به شرح آن می‌پردازیم.

### باب سلام کتاب مصباح الشریعه

«قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعْنَى التَّسْلِيمِ فِي دُبُرِ كُلِّ صَلَاةٍ مَعْنَى الْأَمَانِ» امام صادق علیه السلام فرمودند: سلام دادن

در پایان و در دنباله‌ی هر نماز به معنای امان و امنیت است. «أَيُّ مَنْ أَتَى بِأَمْرِ [أَدَّى أَمْرًا] اللَّهِ وَ

سُنَّةَ نَبِيِّهِ تَعَالَى خَاضِعًا لَهُ خَاشِعًا فِيهِ مِنْهُ فَلَهُ الْأَمَانُ مِنَ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَ الْبِرَاءَةُ مِنَ عَذَابِ الْآخِرَةِ» امانی که

معنای سلام است، چیست؟ حضرت فرمودند: معنی آن این است که کسی که توأم با

خضوع ظاهری و خشوع باطنی امر خدای تعالی را به‌جا بیاورد و سنت پیامبر بزرگوار صلی الله علیه و آله

را پیروی و تبعیت کند، «فَلَهُ الْأَمَانُ» برای چنین کسی امنیت است. امنیت از چه؟ «مِن بَلَاءِ

الدُّنْيَا» او از بلا دنیا در امان است و «وَ الْبِرَاءَةُ مِنَ عَذَابِ الْآخِرَةِ» از عذاب آخرت هم مبرا است و

عذاب آخرت دامنگیر او نخواهد شد. پس معنی سلام امان است؛ امان به این معنا. بعد

حضرت فرمودند: «وَ السَّلَامُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى أَوْدَعَهُ خَلْقَهُ لِيَسْتَعْمِلُوا مَعْنَاهُ فِي الْمُعَامَلَاتِ وَ الْأَمَانَاتِ

وَ الْأَلْصَاقَاتِ وَ الْأَضَافَاتِ وَ تَصْدِيقِ مُصَاحِبَتِهِمْ وَ مُجَالَسَتِهِمْ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ صِحَّةِ مُعَاشَرَتِهِمْ» سلام اسمی از

اسماء خدای متعال است؛ که خداوند این اسم را در خلق به ودیعت نهاد. (بعد توضیح

می‌دهیم که چه مفاهیم بلند، عمیق و عارفانه‌ای در این جملات است.) چرا؟ برای اینکه

معنای سلام را، که همان امان و امنیت است، در معاملاتشان، امانت‌هایی که به‌هم

می‌سپارند، ارتباطاتی که با هم برقرار می‌کنند و مصاحبت، هم‌جواری، هم‌نشینی و

مجالستشان در آنچه که بینشان است و همین‌طور برای سلامت و صحت معاشرت و

مراودتشان، رعایت کنند. پس آن اسم را بین خلق به ودیعت نهاد، تا خلق اقتضای حقیقت سلام را در زندگی، مراودات، معاملات و معاشراتشان حاکم کنند. حضرت فرمودند: «فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَضَعَ السَّلَامَ مَوْضِعَهُ وَ تُوَدِّيَ مَعْنَاهُ» اگر تو اراده کردی که سلام را در جای واقعی خودش قرار دهی و آنچه را که معنای آن است، حقیقتاً به جا بیاوری و ادا کنی، «فَاتَّقِ اللَّهَ تَعَالَى وَ لِيَسَلِّمْ [لِيَسَلِّمْ] مِنْكَ دِينُكَ وَ قَلْبُكَ وَ عَقْلُكَ» اول «فَاتَّقِ اللَّهَ» تقوا پیشه کن. اگر «وَ لِيَسَلِّمْ» بخوانیم می شود دوم. دوم اینکه دین، قلب و عقل تو از تو در امان و سلامت باشند؛ به دین، دل و اندیشه‌ی خودت آسیب نزن و آنها را به سلامت نگهداری. اگر می خواهی معنای سلام را به راستی مراعات کرده باشی، لازمه اش تقوا است و در پرتو تقوا، به سلامت بودن دین، دل و اندیشه‌ات از گزند تو. «لَا تُدَسِّسْهَا بِظُلْمِ الْمَعَاصِي» جان، دل، روح و دین خودت را با تاریکی و سیاهی گناه و با ظلمت‌های معصیت‌ها آلوده نکنی. «وَ لِنَسَلِّمْ مِنْكَ حَفَظَتِكَ لَا تَبْرِمَهُمْ وَ لَا تُمَلِّهُمْ» علاوه بر اینکه دین، قلب و عقلت سالم بمانند و از تو آسیب نبینند، دو ملکی هم که حافظان تو هستند؛ اعمال تو را ثبت می کنند و «كِرَاماً كَاتِبِينَ»<sup>۱</sup> هستند؛ که یکی از آنها مأمور ثبت اعمال خیر است و دیگری مأمور ثبت اعمال بد، آنها را هم منزجر، متنفر، ملول، اذیت و خسته نکنی. لازمه‌ی معنای سلام این است. «وَ تُوَحِّشَهُمْ مِنْكَ بِشَوْءٍ مُعَامَلَتِكَ مَعَهُمْ» و با بد رفتار کردنت با آنها، آنها را از دست خود هراسناک نکنی. ملائکه‌ی حَفَظَه‌ی خودت را اذیت نکنی؛ طوری نباشی که از دست تو که دائم گناه می کنی، غفلت می ورزی، آلودگی به بار می آوری و ظلم می کنی، بترسند. پس اول دین،

<sup>۱</sup> سوره‌ی انفطار، آیه‌ی ۱۱.

عقل و قلب خودت، دوم حَفْظَهی خودت (ملائکه‌ای که حافظ اعمال تو هستند) و سوم «ثُمَّ صَدِيقَكَ» دوستانت را اذیت نکنی؛ به آنها آسیب نرسانی و آزرده‌شان نکنی. «ثُمَّ عَدُوَّكَ» در مرتبه‌ی چهارم به دشمنت هم نامردی نکنی و با او هم ناجوانمردانه رفتار نکنی؛ نه تنها با خودت، ملائکه‌ی حفظه و دوستانت، حتی با دشمنانت هم به سلامت رفتار کنی. قرآن فرمود: «لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلٰٓی اَلَّا تَعْدِلُوْا»<sup>۲</sup> بدی و آلودگی گروهی شما را برنینگیزاند که با آنها ناعادلانه رفتار کنید. آنها افراد بد، گمراه، آلوده، ستمگر، مشرک، کافر و هرچه شما بگویید، هستند؛ آنها بد؛ اما در رفتاری که با همین بدها می‌کنی، این را که اینها بد، گمراه و آلوده‌ی به گناهند، مجوزی تلقی نکنی که می‌توانی با آنها ظالمانه رفتار کنی! «اغْدِلُوْا» عدالت بورزید، حتی با همان افراد بد، آلوده، ظالم و فاسد. با آنها هم عادلانه رفتار کنید. «هُوَ اَقْرَبُ لِلتَّقْوٰی» که عدالت پیشه کردن در رفتار با دشمن، به تقوا نزدیک‌تر است تا ظالمانه با دشمن رفتار کردن. لذا حضرت فرمودند: «ثُمَّ عَدُوَّكَ» در مرتبه‌ی چهارم حتی با دشمنت هم درست و سالم رفتار کنی. هم عبارت «ثُمَّ صَدِيقَكَ ثُمَّ عَدُوَّكَ»<sup>۳</sup> نقل شده است و هم عبارت «ثُمَّ مَعَ صَدِيقِكَ ثُمَّ مَعَ عَدُوَّكَ»<sup>۴</sup>؛ یعنی در مرتبه‌ی بعد با دوستت و در مرتبه‌ی بعد با دشمنت به سلامت رفتار کنی. بعد حضرت فرمودند: «فَاِنَّ مَنْ لَمْ يَسْلَمْ مِنْهُ مَن هُوَ اَقْرَبُ اِلَيْهِ فَاَلْبَعْدُ اَوَّلٰی» کسی که افرادی که به او نزدیک‌ترند، از او در امان و سلامت نیستند، کسانی که از او دورند، به مراتب از این سلامت محروم‌تر خواهند بود. یعنی من اگر با

۲. سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۸.

۳. امام صادق علیه السلام، مصباح الشریعة، ص ۹۶.

۴. مجلسی، بحار، ج ۸۲، ص ۳۰۸ و محدث‌نوری، مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶.

نزدیک‌ترین کس به خودم به سلامت رفتار نکردم، طبیعتاً با افرادی که به من دورترند، خیلی بدتر رفتار می‌کنم. نزدیک‌ترین فرد به من چه کسی است؟ خودم هستم. وقتی با قلب، دل، جان و دین خودم به سلامت رفتار نکردم، به مراتب با حفظه‌ام هم خوب رفتار نمی‌کنم. با آنها خوب رفتار نکردم، با دوستانم هم خوب رفتار نمی‌کنم. با آنها خوب رفتار نکردم، با دشمنانم هم سالم و درست رفتار نمی‌کنم. کسی که می‌خواهد سلام را در جایگاه درست خود قرار دهد و حق سلام را ادا کند، آن کار را بکند؛ «وَمَنْ لَا يَضَعُ السَّلَامَ مَوَاضِعَهُ هَذِهِ فَلَا سَلَامَ وَلَا تَسْلِيمَ» اما کسی که سلام را در جایگاه خودش و به نحو صحیح در رفتار و زندگی‌اش جاری نمی‌کند، «فَلَا سَلَامَ وَلَا تَسْلِيمَ» او چه سلامی می‌کند؟! چه سلام دادنی! این سلام واژه‌ای است که از دهان او بیرون می‌آید و حقیقت و واقعیتی ندارد «وَكَانَ كاذِبًا فِي سَلَامِهِ وَإِنْ أَفْشَاهُ فِي الْخَلْقِ» و او در سلام کردن خود دروغ‌گوست؛ ولو اینکه خیلی هم بلند سلام کند؛ به هرکس می‌رسد با صدای شاداب و بلندی سلام کند. افشای سلام فضیلت بزرگی است و ثواب بسیاری دارد؛ اما به شرط اینکه به‌راستی سلام باشد و سلام دروغی نباشد. امام صادق علیه السلام فرمودند: شخص ولو خیلی هم فاش، آشکارا و با صدای رسا، شاداب و بلند به دیگران سلام کند، اما به حقیقت سلام با خود، حفظه، دوستان و دشمنانش ملتزم نباشد، این شخص در سلام کردن خود دروغ‌گو است. سلام یعنی شما از من در امان هستی و آسیب نمی‌بینی. وقتی من دائم به شما آسیب می‌زنم، چه سلامی؟ «فَلَا سَلَامَ وَلَا تَسْلِيمَ».

بعد حضرت فرمودند: «وَأَعْلَمُ أَنَّ الْخَلْقَ بَيْنَ فِتْنٍ وَ مِحْنٍ فِي الدُّنْيَا» بدان انسان‌ها در دنیا درگیر فتنه‌ها و سختی‌ها هستند. دنیا آسایشگاه و محل استراحت و تفریح نیست. این تعریف

راجع به دنیا را باید پیش خودمان جا بیندازیم. افرادی که خیلی در زندگی شان کلافه‌اند، برای این است که تعریفی که از دنیا کرده‌اند، تفریحگاه، استراحتگاه و محلّ خوشی است؛ درحالی که در حدیث قدسی است که خدا راحتی را برای آخرت گذاشت و خلق در دنیا عوضی به دنبال آن می‌گردند.<sup>۵</sup> تعریف دنیا اصلاً تفریحگاه نیست؛ تعریف دنیا استراحتگاه و جای خوش بودن نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «دَارُ بِالْبَلَاءِ مَخْفُوفَةٌ»<sup>۶</sup> دنیا خانه‌ای است که لایه‌لایه با بلا و گرفتاری در هم پیچیده است. پس تعریف را راجع به دنیا عوض کن. انتظارت را از زندگی دنیویات تصحیح کن. انتظار غیرواقع بینانه‌ی تو عملی نمی‌شود و وقتی که عملی نشد، افسردگی، سرخوردگی، خودکشی و همه چیز به دنبال آن می‌آید؛ چون تعریف را از دنیا عوضی گرفته‌ای. وقتی به مدرسه رفتی و شاگرد مدرسه شدی، باید سر ساعت معین در مدرسه حاضر باشی؛ اگر تأخیر کنی، تنبیهت می‌کنند. باید درس بخوانی؛ تکلیف و تحقیق انجام دهی؛ سر کلاس کنفرانس بدهی؛ پایان سال یا پایان ترم امتحان بدهی. اگر تکالیف را انجام ندهی، تنبیه می‌شوی. مدرسه یعنی همین! مدرسه یعنی سختی صبح بیدار شدن را تحمل کردن؛ مدرسه یعنی سختی درس خواندن، درس یاد گرفتن، انجام تکالیف و تحقیقات، برای امتحان آماده شدن و حضور در جلسه‌ی امتحان را پذیرا شدن. اگر تو مدرسه را به مثابه جایی برای راحتی، خوش گذرانی، بازی و شیطانی کردن تعریف کردی، تعریف غلط است. وقتی به مدرسه رفتی، این تعریف قابل

<sup>۵</sup> ابن فهد حلّی، عدّة الدّاعی، ص ۱۷۹ و ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللّئالی، ج ۴، ص ۶۲ و حرّ عاملی، الجواهر السنّیة، ص ۱۷۹ و

مجلسی، بحار، ج ۷۵، ص ۴۵۳.

<sup>۶</sup> شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، ص ۳۴۸ و مجلسی، بحار، ج ۱۱۰، ص ۸۴ و تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالکلم، ص ۱۰۴.

پیاده شدن نیست. وقتی پیاده نشد، احساس می‌کنی من چه بدبختم! چه بیچاره‌ام! بین از در و دیوار برایم بد می‌آید! مدام به من می‌گویند: مشق بنویس. این چه زندگی است؛ به من می‌گویند امتحان بده؛ صبح باید سر ساعت در مدرسه حاضر باشی. چرا؟ چون تعریف‌مان راجع به دنیا اشتباه است. آن تعریف غلط، این انتظار غلط را به بار آورد؛ این انتظار غلط هم چون محال است در زندگی محقق شود، احساس شکست، سرخوردگی، افسردگی و ناراحتی، همه‌ی اینها را در پی می‌آورد. حضرت فرمودند: «وَاعْلَمَنَّ أَنَّ الْخَلْقَ بَيْنَ فِتْنٍ وَ مِحْنٍ فِي الدُّنْيَا» بدان که انسان‌ها و خلائق در دنیا بین فتنه‌ها، محرومیت‌ها، سختی‌ها، دشواری‌ها و کاستی‌ها هستند. «إِمَّا مُبْتَلَىٰ بِالتَّعْمَةِ لِيُظْهَرَ شُكْرُهُ وَ إِمَّا مُبْتَلَىٰ بِالشَّدَةِ لِيُظْهَرَ صَبْرُهُ» حضرت فرمودند: در این دنیا خدا انسان‌ها را مبتلا می‌کند. مبتلا یعنی چه؟ یعنی امتحان می‌کند؛ محک می‌زند و آزمایش می‌کند. همه‌ی انسان‌ها در زندگی‌شان سر جلسه‌ی امتحانند. در این خانه‌ای که پر از فتنه و محنت است، همه مشغول امتحانند. عده‌ای را خدا با دادن نعمت امتحان می‌کند، تا شکر خودشان را اظهار کنند؛ شکر به همان گستردگی که در کتاب شراب‌طهور در معنای شکر گفته‌ایم؛<sup>۷</sup> که انسان هم قدر نعمت و هم قدر منعم را بشناسد؛ هم نعمت را در مسیر رضایت منعم به کار ببندد؛ هم به زبان سپاس‌گوی منعم باشد؛ هم حال او حال شادابی، خرسندی و وجد باشد از انعام منعم و از اینکه چنین منعم دوست‌داشتنی‌یی او را مورد انعام قرار داده است و هم به اقتضای آنچه رضایت اوست، آن نعمت را به کار ببندد و در زبان هم سپاس‌گوی او باشد. فرمودند:

---

<sup>۷</sup> مهدی طیب، شراب‌طهور، ص ۲۳۱ - ۲۴۲ و آدرس لینک در سایت اهل ولاء: سخنان استاد، مباحث عرفانی، شرح کتاب شراب‌طهور، شکر.

انسان‌ها همه مشغول امتحانند؛ یا به نعمت امتحان می‌شوند تا شکرشان را اظهار کنند؛ یا با شدت امتحان می‌شوند و در فقر، بیماری، تنگنا و سختی قرار می‌گیرند؛ «لِيُظْهَرَ صَبْرُهُ» تا صبر خودشان را ظاهر کنند؛ جزع و فزع و بیتابی نکنند؛ کم‌ظرفیتی نشان ندهند؛ صابر و شکيبا باشند. پس دنيا چنين عرصه‌ی است.

بعد حضرت فرمودند: «وَالْكَرَامَةُ فِي طَاعَتِهِ وَ الْهُوَ فِي مَعْصِيَتِهِ» اگر طالب کرامت، بزرگواری و بزرگی هستی؛ بدان که کرامت در طاعت و فرمانبری از خداست. گمان نکن که با معصیت و سرکشی از فرمان خدا، می‌توانی به بزرگی برسی. این شدنی نیست؛ پندار باطل، اشتباه و خیال نابه‌جاست «وَالْهُوَ فِي مَعْصِيَتِهِ» و خواری در معصیت و سرکشی از فرمان خداست. بدان اگر معصیت کردی، دچار خواری می‌شوی. در قدم اول همان لحظه در باطن خودت دلیل هستی. خودت از خودت شرمنده و متنفر هستی که من هم شدم انسان؟! این چه کاری بود که من کردم؟! چرا خدا این همه نعمت به من داد، ولی من نمک خوردم و نمکدان شکستم؟! این همه لطف و بزرگواری کرد؛ این همه در تنگناها به داد من رسید و مرا نجات داد، بعد من این‌گونه با سرکشی و معصیت جواب خوبی‌های او را دادم؟! همان اول این خواری در باطن معصیت کار وجود دارد؛ بعد هم در بیرون ظهور می‌کند. کسی گمان نکند با معصیت خدا می‌تواند عزت پیدا کند. انتهای جاده‌ی معصیت خواری و هوان است و انتهای راه طاعت، کرامت و بزرگواری است. «وَلَا سَبِيلَ إِلَى رِضْوَانِهِ وَ رَحْمَتِهِ إِلَّا بِفَضْلِهِ» این نکته را هم بدانید که برای رسیدن به رضایت، رضوان و رحمت الهی هیچ راهی جز تفضل خدا نیست؛ یعنی به خودت، عبادتت، طاعتت، تقوا و مجاهدتت، به عمق تفکرت، به هیچ‌چیز تکیه نکن. اگر فکر کنی با اینها می‌توان به رضوان و رحمت الهی رسید، خیلی

عوضی گرفته‌ای و اشتباه کرده‌ای! وظیفه‌ی تو این است که طاعت به‌جا بیاوری و تقوا پیشه کنی؛ اما گمان نکنی این طاعت و تقوای تو علتی است که معلول آن جبراً و قهراً رضوان و رحمت الهی است. به‌هیچ‌وجه این‌گونه نیست. به قول شاعر:

گرچه وصالش نه به کوشش دهند      هر قدر ای دل که توانی بکوش

وصال او را به کوشش نمی‌دهند؛ اما وظیفه‌ی تو این است که بکوشی. دست از کوشش، طاعت، عبادت، خدمت به خلق و مجاهدات نکش؛ اما بدان اینها علت نیستند که قهراً معلولشان رضوان و رحمت الهی شود. رضوان و رحمت الهی فقط با تفضل خدا به شخص می‌رسد. هیچ‌کس نمی‌تواند طلبکار رضوان و رحمت الهی شود. خدا رضوان و فضل خود را هدیه می‌دهد. در واقع هدیه است، طلبی نیست که کسی داشته باشد و خدا به او بدهد. «و لا سبیلَ اِلی رِضوانِه و رَحْمَتِه اِلا بِقَضائِه» جز با تفضل خدا کسی به رضوان و رحمت او نائل نمی‌شود. پس چشم به فضل خدا بدوز؛ نه به هنرمندی، تیزهوشی و پرتلاشی خودت. «و لا وِسیلَة اِلی طاعتِه اِلا بِتَوْفِیقِه» و هیچ وسیله‌ای هم به‌سوی طاعت خدا وجود ندارد، مگر با توفیق الهی. اگر توفیق رفیق راه تو شد؛ موفق به طاعت پروردگار می‌شوی. اگر توفیق نصیب تو نشد؛ نمی‌توانی طاعت الهی را به‌جا بیاوری. بنابراین اگر طاعتی از تو سر زد؛ خود را مرهون، مدیون، متشکر و بدهکار خدا بدان که تو را به این طاعت موفق کرد، نه خودت را طلبکار خدا تصور کنی که خدایا! من برای تو نماز خواندم، روزه گرفتم، حج به‌جا آوردم و خمس و زکات دادم. نه؛ خودت را بدهکار بدان. اگر خدا توفیق نمی‌داد؛ محال بود بتوانی طاعت به‌جا بیاوری. این به این معنا نیست که دست از طاعت بکش و بنشین سر جای و بگو خدا به من توفیق نداد. خدا بستر توفیق را برای همه‌ی خلق



گسترده و زمینه‌ی توفیق را برای همه‌ی خلق فراهم کرده است؛ منتهی<sup>۱</sup> تو باید از آن بستر بهره بگیری. خدا نسبت به هیچ‌یک از خلق دریغ ندارد؛ تو توفیق الهی را پذیرا باش و تحویل بگیر. بنابراین ترک طاعت با این بهانه موجه نمی‌شود که خدا به من توفیق نداد. بله؛ من نماز نخواندم؛ ولی خدا به من توفیق نداد که نماز بخوانم. روزه نگرفتم؛ خدا توفیق نداد روزه بگیرم. این‌گونه توجیه نمی‌شود؛ اما از طرف مقابل، اگر نماز خواندی و روزه گرفتی، به پای خودت ننویس. بدان توفیق الهی بود که تو را به انجام این طاعت موقّق کرد.

الآن وقت نیست من در ذیل این عبارات بحث توفیق را باز کنم. بحث بسیار زیبا و ظریفی است. اگر یک وقت مناسبی پیش آمد، جا دارد انسان آن را باز کند و توضیح بدهد؛ چون گاهی اوقات اینجا بدفهمی اتفاق می‌افتد؛ فرد یا به سمت تنبلی رو می‌آورد و یا به سمت غرور. تنبلی جایی است که انسان دست از طاعت می‌کشد. غرور هم جایی است که فرد به پای خود می‌نویسد و فکر می‌کند خودش کار را کرده است و خیلی مهم است.

«وَلَا شَفِيعَ إِلَيْهِ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَرَحْمَتِهِ»<sup>۱</sup> و بدان که هیچ شفیع و واسطه‌ای پیش خدا وجود ندارد که بتواند بین تو و خدا واسطه شود، مگر با اذن خدا و رحمت او. یعنی خدا خواست این بنده را ببخشد، خودش به یک نفر به منزله‌ی واسطه مأموریت داد؛ گفت: تو برو پیش این بنده‌ی گناهکار من که به قدری بدی کرده است که رویش نمی‌شود بیاید در خانه‌ی من و به من بگوید: خدایا! مرا ببخش و امید ندارد که با آن همه نمک خوردن و نمکدان

---

<sup>۱</sup> امام صادق علیه السلام، مصباح الشریعة، ص ۹۵ و مجلسی، بحار، ج ۸۲، ص ۳۰۸ و محدّث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۶.

شکستن‌ها باز هم ممکن است من او را ببخشم؛ برو دست او را بگیر و بیاور؛ ضمن اینکه خود بنده عذرخواهی و توبه می‌کند، تو هم بگو: خدایا! بیا به من لطف کن و توبه‌ی این بنده‌ات را بپذیر. جز به اذن خدا شفاعت واقع نمی‌شود. یعنی خود رحمت خدا سبب امر شفاعت است. گاهی کسی است که خیلی با من چپ افتاده؛ من یکی از آشنایان او را پیدا می‌کنم و از او خواهش می‌کنم بیا پیش آن شخص برویم و تو واسطه شو که او از من بگذرد و مرا ببخشد؛ اما در مورد شفاعت این‌گونه نیست. قضیه‌ی شفاعت این است که خود شخصی که باید ببخشد، نقشه‌ی شفاعت را کشیده و برای بخشیدن این عبد بهانه درست کرده است. او خواسته این عبد را ببخشد، خودش هم شفیع درست کرده است. این شفیع به اذن خدا شفیع شده است و شفاعت ظهور رحمت خداست.

این عبارات باب سلام در مصباح الشریعة بود.

یک ترجمه‌ی ساده از عبارات کردم. اگر اجازه بدهید جنبه‌ها عرفانی این عبارات و نکاتی را که در آن است، ان‌شاءالله جلسه‌ی آینده خدمتتان بگوییم.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ